



۲۰۱۵/۱۱/۲۵

محمد ولی آریا

از فرو ریزی معیارها تا فروپاشی انسانی

**قتل زندان را گشودند و سارق دارائی های ملت را با اعزاز بیرون کشیدند
و کلید شهر دیگری را بدستش سپردند.**

داستان سرقت عظیم ضد ملی بانک را در افغانستان، همه مطلع هستیم که چگونه این ملت نادیده ماهیت ثروت اندوزی بی پروا، در دام افتاد، و هست و بودش را در خریطه دزدان گذاشت و آرای خود را در صندوق حامیان آن ها ریخت.

اعداد و ارقام این سرقت تاریخی، و سرنوشت شاندار عاملین آن را، آگاهان کشور گشوده اند که شنیدن آن عرق سردی از خشم و شرم بر جبین هر افغان حساس می نشاند، که ما اکنون از تأثیرات ناگوار مالی و مادی این فساد، بر حیات ملت فقیر خویش نمی گوئیم و از نا بهنجاری های حقوقی آن که سیلی سختی بر روی قضاء و مشیت محکمی بر دهان قانون در کشور زده است، حرف نمی زنیم؛ بلکه بر رخ دیگر این منظره کریه، نظر می اندازیم، و آن تأثیرات معنوی این فساد فرا گیر بر ملت افغانستان است.

زیرا آنچه در افغانستان در چهار دهه اخیر واقع شده است، صرفاً یک خساره پولی بر دارائی ملی نیست؛ بلکه صدمه جبران ناپذیری است بر تربیه ملی، وجدان انسانی و حساسیت ایمانی ملت افغانستان، بخصوص نسل نو کشور که در چنین فضاء و اوضاعی، زاده و پرورده می شوند.

دیروز نابکاری ها که با مردم فریبی های محیلانه و شقاوت آشکار فرمان فرمایان آغاز شده بود، امروز با فرو ریزی ارزش های اجتماعی و اخلاقی در تجلیل فساد، در تحت یک استبداد مخفی یک کتله سود جوی مقتدر دیگر عملی می شود.

دیروز وقتی امیر عبدالرحمن در زیر بهانه استقرار حاکمیت مرکزی؛ اما در حقیقت انهدام مراجع و ریشه های مقاومت ضد استعماری، از سر های بلند این ملت، کله منار ها ساخت و معاش از وایسرای هند برتانوی گرفت، وقتی می خواست، خاک و بخشی از فرزندان این ملت را سودا کند و ملت بیچاره افغانستان در شدت سرما در برابر قصر چهل ستون انتظار می کشیدند تا امیر با دیورند انگریزی چه معامله می کند. وقتی سودای ضد ملی به اتمام رسید، امیر از در بیرون شد و به عوض آنکه از مقاوله منحوس خود بگوید، به مردم گفت: من امروز برای شما یک دوست پیدا کرده ام و این دوست سه صفت دارد. یکی آنکه انگریز است. دوم آنکه، مثل ما و شما فارسی گپ می زند. سوم،

به من وعده کرده است هرگاه دو شاهی در خزانه بریتانیا پیدا شود، یک شاهی آنرا به ما می دهد. ملت خوش باور و معصوم برای بقای امیر دعا کردند و رفتند.

امروز این فریبکاری ها، از فردی به جمعی و از حيله گری، به وقاحت عریان سیر کرده است؛ مگر ماهیت آن یکی است، (کسب ثروت و حفظ قدرت)؛ اما نتایج این فساد کنونی به مراتب وخیم تر است، چه در دیکتاتوری فردی، حاکم مستبد مظهر بیم و نفرت ملی است، اما کسی به تردید و یا مخالفت با آن پرداخته نمی تواند که این احساس انزجار، سبب می گردد که توده های مردم، تلقینات و تحریکات اقتدار را نپذیرند، اگرچه در ظاهر بر اقتدار او تمکین می کنند و دساتیر او را گوش می دهند و اما قلباً او را تردید می کنند که در نتیجه از فساد خصلت و سقوط اخلاقی در امان می مانند؛ اما در استبداد مخفی به خصوص در ماهیت سود جویانه بی بند و بار کنونی آن، که موج عظیم تلقینات روانی با استفاده از وسایل نیرومند اطلاعات جمعی بر طبل سود جوئی حریصانه، چون شیوه مطلوب و مقبول می کوبد، ماهیت فساد مغشوش می گردد و کراهت و نفرت از آن، فراموش می شود و جامعه و توده های آن، فساد را چون یک عملیه بدیهی و ناگزیر حیات می پندارند که هیچ معیار و محک معنوی را برای لجام زنی به حرص و آز خویش نمی یابند و هیچ دلیلی را برای حفظ اوصاف انسانی، چون، صداقت، عدالت، آزادی، انصاف، حق و مروت نمی شناسند.

به خصوص بعد از استقرار رژیم ناشی از اجتماع بن، که بیگانگان بر مقتضای منافع و طرح جهانی شان، آنرا بر مسند حیات سیاسی ما نشانند، ما بار ها شاهد چنین فریب کاری های لفظی و دلیل سازی های حقیر، در توجیه فساد و دزدی و قاچاق، و بی اعتنائی به حیثیت ملی و بی پروائی به قضاوت انسانی بوده ایم که اکنون همه دارد در فرهنگ و اخلاق و خصلت ملی ما جابجا می شود، و معنویت و سرفرازی و شهامت و قضاوت ملت ما را فرو می ریزاند. از آغاز اجتماع بن که سناریو نویسان مقتدر جهانی، یک استبداد سیاه را در کشور موقتاً عقب زدند و ملت باز هم خوشباور افغانستان به امید یک روشنائی نا یافته که صرفاً در دل شان می درخشید، به آینده موهوم مجذوب گشتند، از همان آوانی که جنگ سالاران کهن و زر سالاران جدید که از صحنه سیاسی با شرفه پای طلبان محو شده بودند، دوباره با تزریق پول و سلاح به مثابه «نیروهای های بالقوه» در کشور احیا شدند، تا بتوانند منحنیت مراجع و منابع اقتدار سیاسی، به پای مقالات مورد نظر مهر کنند که همان روز سنگ یک فریب دیگر گذاشته شد و مردم افغانستان آن را پذیرفتند.

فردایش، که نماینده کمپنی یونیکال، نماینده ملت قلمداد شد، اولین شاهفرد سیاسی اش مشروعیت بخشیدن به زرع خشخاش و قاچاق مواد مخدر منحنیت یک وسیله معاش و زندگی برای ملت افغانستان بود که تأثیرات ضد اخلاقی و ضد انسانی آن در ذهن و ضمیر ملت خوشباور ما نقش بست که در نتیجه آن روزی که این ناجی ملت به قدرت رسید، بر اساس ارقام منابع جهانی، افغانستان پنجاه در صد افیون را تولید می کرد، و روزی که از قدرت رفت، افغانستان نود پنج در صد افیون را به جهان می خوراند؛ اما کسی از این «گمراه سر فراز» نپرسید که آیا ملت افغانستان در طول تاریخ تا ایندم چگونه زنده مانده بود که بعد از این بدون کشت خشخاش و تولید تریاک نمی توانست زندگی کند، و آیا همه ملل جهان که از کشت خشخاش و قاچاق مواد مخدر نان نمی خورند، از گرسنگی مرده اند؟

این معجون سیاسی، که دعوی دیموکراسی بر حلقومش گذاشته شده بود، از روز اول ارتباط و اتکاء به حزب سیاسی را تردید می کرد و بالاخره نیت و هدف اساسی او حامیانش در مورد دیموکراسی آشکار شد و در زیر یک بهانه کاملاً ضد حقوق اساسی و ضد اصول دیموکراسی، وجود احزاب متعدد سیاسی را که بر اساس پرنسیپ و تجارب سیاسی، جز خدمت به رشد شعور سیاسی در یک جامعه عقب نگه داشته شده، هیچ خساره سیاسی و اجتماعی را در قبال نداشت، با یک توطئه آشکار و غیر قانونی، محدود کرد تا از یک طرف وجود مراجع نظارت سیاسی را در کشور کاهش دهد و از سوی دیگر زمینه را صرفاً برای شرکای سیاسی رژیم خالی کند. که مردم خوشبایور افغانستان بازم دعای سر این نابکاری ملی کردند که آنها را از شر تعدد بی ضرر احزاب سیاسی رهانیده بود.

این رژیم، ارتشای آشکار ضد ملی را با سر افراخته و بدون کوچکترین آزر از ملت ملیونی افغانستان، برای خویش تحفه و بخشش جهانی می شناخت و در مرکز حاکمیت یک ملت تاریخی، با دریافت کیسه های پول از بیگانگان که به (پول ارواح) مشهور بود، نه تنها ثابت ساخت که این رژیم از خود فروشی ابا ندارد بلکه سرفراز است؛ اما با وقاحت مردم فریبانه هیچ گاه نگفت که با این پول ها چه چیزی را در سرنوشت سیاسی و یا ارزش های ملی به سود گذاشته است، بلکه گردن فرازی و زبان بازی وی در محق جلوه دادن این رشوه های بی پرده، زشت ترین نمونه و مثال برای فاسد سازی ذهنیت ملتی بود، که او خود را نماینده منتخب آن می شناخت. آیا چنین نمونه ای از سقوط معیار های انسانی را کسی تصور کرده می تواند؛ اما ملت خوش باور افغانستان بازم انتظار این سیاست مدار را برای آینده شوم دیگری می برد.

پارلمان افغانستان که بانیست ممثل اراده و آرای ملی می بود، برعکس، محل تجمع زر اندوزان چند پوشه ای گشت که هر کدام نماینده چندین تعلق با فساد مالی، مواد مخدر، و وابستگی های متعدد بیرونی بودند که رقابت های نا پاک برای اشغال کرسی ریاست آن باعث شد که حتی مقدسات مردم افغانستان یعنی سفر به زیارت حج بیت الله، یکی از اقلام رشوه ها به وکلای رأی ده به ریاست پارلمان گشت و ملت مسلمان افغانستان ناظر این فساد بود و به جای آنکه آن را تقبیح کند، بر عکس آنرا چون شیوه سیاسی برای کسب قدرت بر تجارب خود افزود.

این پارلمان که چون ماری از روی سینه ملت خوابیده عبور کرده بود، دیگر پروائی از این ملت نداشت، و چون مرجع و منبع قانون بود، قانونی ساخت که جهانیان را به حیرت انداخت، چه هر که قانونی می سازد، ادعایش این است که نظم و امنیت و عدالت را حراست می کند، اما این شاهکار پالمانی جهان، قانونی ساخت که بر اساس آن هیچ کسی و هیچ مرجعی نمی توانست بعد از آن، دزدان، آدم کشان، جنایت کاران جنگی، خیانت کاران ملی، را مورد بازخواست و تعقیب قانونی قرار دهد.

این پارلمان که بیش از نیمه اشغالگران کرسی های آن، تماشای مجاهدات ملت افغانستان از ماورای سرحدات بودند و بعد از مرگ ازدهای روس همه شان شمشیر به خون آن تر کردند و خود را مجاهد خواندند؛ اما چنان فاقد آگاهی ایمانی بودند که نه تنها حق الهی را بدون اهلیت و صلاحیت بخشیدند بلکه حق العبدی ای را که خداوند (ج) آنرا به بندگان مظلومش محول کرده است و خود نمی بخشد، اینها، آنرا بر خود بخشیدند و قانونی با ماهیت «جواز عصیان» تدوین و نافذ کردند که ملت افغانستان این درامه فاسد را تماشا کرد و برای تماشای دوباره آن، باز آرای خود را در صندوق های سیاه ریخت و سرنوشت خود را بدست همان بازیگران سپرد.

اکنون مردم افغانستان باز هم با یک شاهکار دیگری از یک «وقاحت مستدل» روبرو شده اند و آن رهائی محکومین سرقت ثروت ملی، از زندان است و زندانبان ادعا دارد که چون اشیای مسروقه، با مهارت توسط محکومین پنهان شده و بدست نیامده است، لذا برای اعاده آن دارائی ها، سارقین را رها کردند تا با سرقت های دیگر، بتواند آن خسارات مالی را جبران کنند.

رژیمی که در آوان یک انتخابات خنثی، از دانش اقتصادی دم می زد و نوید یک افغانستان مرفه را در چهار راه آسیائی می داند، حال برای احیای اقتصادش به دامن سارقین دارائی های ملی چنگ انداخته و ملت خوشباور را با این منطق حقیر، خاموش ساخته است که چاره ای برای اعاده ثروت های سرقت شده ملی نداشت جز آنکه سارق را از زندان رها کند و باز هم به او و شرکایش که چیره دستان نیرنگ های مالی هستند، موقع بدهد که باز درب یک «شهر هوشمند» اما در حقیقت «شهر نیرنگ» دیگر را باز کنند و به ایجاد پروژه ای بپردازند که هیچ خدمتی در ارتقای تولید ملی نمی کند، و نه زمینه اشتغال مستمر ملی را فراهم می سازد و نه به ملت غریب و بی سرپناه افغانستان زمینه یک سرپناه ارزان را هم می نماید؛ بلکه این شعبده بازان مالی باز هم با طرح یک پروژه غیر اقتصادی بر چشم مردم خاک زدند که صرفاً ثروت اندوختگان بی باک کشور قادر به خرید چنین خانه های گران قیمت؛ اما نه برای سکونت، بلکه منحصراً وسیله دفن کردن ثروت ها، از آن استفاده می کنند .

از طرف دیگر باید از «رژیم وحدت ملت سوز» پرسید که چگونه دیروز قادر نشد تا دارائی ملی را از سارقین بدست آورد؛ اما امروز به مجرد رهائی ضد حقوقی و قانونی، آنها توانستند نود میلیون دالر را برای ساختمان «شهرک نیرنگ»، نقد در دست داشته باشند، آیا رژیم از آنها پرسید که پول را در کجا و چگونه و چرا پنهان کرده بودند. که باید به مجرد آگاهی از آن اغفال ضد قانونی این افراد، جرم دیگری بر جرم های قبلی شان افزوده می شد و پول ها را از آنها گرفته و به محکمه دیگری مبنی بر اختفای این پول ها کشانده می شدند.

آنچه حایز اهمیت است اینست که این همه پول ها متعلق به مردم افغانستان است و «رژیم وحدت ملت سوز» این سرمایه ها را در جهت اساسی ترین ضرورت حوائج ملی باید سرمایه گذاری می کرد و آن را در ایجاد شبکه های تولیدی در کشور به مصرف می رساند تا از یک طرف اقتصاد بی بنیاد و متکی بر کمک خارجی و تولید مواد مخدر را با ایجاد یک مبنای اقتصادی در جهت رشد تولید ملی هدایت می کرد و هم زمینه کار و اشتغال دایمی و مستمر برای هزاران بیکار در کشور فراهم می گشت.

این درامه سخیف را اندیشمند حساس جناب ولی احمد نوری «قصه تهوع آوری» خوانده است که واقعاً نه تنها قلب انسان را می فشرد و عقل را می خورد، بلکه دل انسان را می شوراند. که چنین اقدامی صرف یک خساره عظیم مالی برای یک ملت فقیر نیست، و یا محض، تحقیر اصول حقوق و یا تذلایل قانونیت در کشور نمی باشد؛ بلکه بیانگر قباحت ضد انسانی است که نه تنها حق و عدالت و منطق و تعقل انسانی را به بازی می گیرد؛ بلکه چون بذر شومی، تخم فساد و خیانت و قانون شکنی، بی اعتنائی به ارزش های ملی، اعمال خلاف اخلاق و تهذیب اجتماعی را با گردن فرازی می کارد.

بالاخره با فهم اینکه نویسنده آگاه جناب محترم عارف عباسی، این حکایت را از منبع خارجی نقل و به اطلاع ما رسانده اند، که بر علاوه ناگوارهای شمرده در بالا، حال می دانیم، که بیگانگان نیز بر اعمال فساد عظیم حاکمیت در کشور و حوصله فراخ ما در قبول فساد، از دل و جان می خندند.

اما باید خاطر نشان کرد که آنچه را بنام خوشباوری توده ها مطرح کردیم یک پدیده مختص به جامعه افغانستان و ملل عقب نگه داشته شده نیست و از سوی دیگر کلمه خوشباوری را برای ملایم سازی وخامت چنین تاثیر پذیری جمعی بر گزیدیم که این امر در حقیقت به روانشناسی توده ها بر می گردد که همه انسان ها به صورت گروهی هرگاه در معرض یک تلقین قوی که بی دریغ، صرف نظر از قوت منطقی و یا حقانیت آن قرار گیرند، قضاوت و تفکر فردی خود را به سادگی می بازند، بخصوص اگر این تلقین و ترغیب در یک جامعه مظلوم و مقهور و فقیر ترویج یابد که بند های گرانی هم از اقتدار سیاسی، اصول ایمانی، سنن و اخلاق اجتماعی او را در بند حفظ می کند. اگر این بند ها را بگسلیم و چراغ سبزی را بروی یک جامعه ستم کشیده روشن کنیم تا هر کسی به هرگونه ای که می تواند به کسب منفعت بپردازد و هیچ معیار قانونی و اخلاقی مانع آن نگردد، ولو هر قدر انسان های دیگر از آن متضرر شوند، این بی بند و باری و هرج و مرج قصدی، یک مرغوبیت فاسد در ذهنیت جامعه خلق می کند که وزنه هر نوع معیار و محک اخلاقی و معنوی را از دست و پای توده ها می ریزاند، و یک خلسه و تخدیر وجدانی را بر جامعه تاری می گرداند و در نتیجه کلیه نابهنجاری ها و نابکاری های ضد اجتماعی رنگ می بازد و فساد، وخامت و قباحت خود را از دست می دهد و نفرت و انزجار از فساد و خیانت و دزدی و بی حیائی در جامعه به خواب می رود.

که این میراث دیگری در فروپاشی انسانیت و ارزش های انسانی است که ملت افغانستان آنرا از رژیم وحدت ملت سوز به ارث می برد.

پایان